

ساختار تقابلی داستان سیاوش در شاهنامه بر اساس نظریه لوی استروس^۱

محمد چهارمحالی* - دکتر مریم شعبانزاده** - دکتر محمود حسن آبادی***

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

«تقابل» در داستان اسطوره‌ای - حماسی سیاوش در شاهنامه چشمگیر است و به عنوان یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های سازنده در وجود شخصیت‌ها و رویدادها خود را نشان داده است. زیر بنای همه رویدادها در این داستان دو اصل متقابل «زیاد بها دادن به پیوند خویشاوندی» و «کم بها دادن به پیوند خویشاوندی» در نظریه لوی استروس است. دو نوع تقابل در این داستان یافت می‌شود: ۱. تقابل داخلی که ناظر بر تضاد سودابه و سیاوش در سرزمین ایران و حرمسرای کیکاووس است که باعث سربلندی و سپس طرد سیاوش می‌شود و همچنین ناظر بر جدال کیخسرو و فریبرز از یک طرف و جدال توس و گودرز به جانبداری از این دو شخصیت در مسئله جانشینی کیکاووس از طرف دیگر است. بهانه اصلی در این نوع تقابل، خویشی و همخونی و به اصطلاح لوی استروس زیاد بها دادن است. ۲. تقابل خارجی که ناظر بر توطئه گرسیوز و ستیز افراسیاب با سیاوش است و باعث مرگ او می‌شود. بهانه اصلی در این نوع تقابل، بیگانگی و دشمنی دیرینه و همان کم بها دادن است. همچنین اصل زیاد بهادادن ناظر بر خواب افراسیاب و سیاوش از یک سو و اصل کم بهادادن ناظر بر خواب پیران ویسه و گودرز کشوادگان از سوی دیگر است.

کلیدواژه‌ها: تقابل، سیاوش، شاهنامه، لوی استروس، خویشی و هم‌خونی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۰۴/۰۴

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۰۸/۳۰

*Email: mahamadch120@yahoo.com (نویسنده مسئول)

**Email: mshabanzadeh@lihu.usb.ac.ir

***Email: mahmoud.hassanabadi@yahoo.com

۱- این مقاله مستخرج از رساله دکتری است.

مقدمه

اسطوره‌ها از عناصر بسیار مهم در متون ادبی هستند و به طور کلی در زبان انسان جایگاه ویژه‌ای دارند و مبین نگاه او به جهان هستی از کلان‌ترین تا کوچک‌ترین مسائل، از روزگاران بسیار کهن تا کنون هستند. مبحث اسطوره به مساعی جیمز فریزر^۱ با تألیف *شاخه زرین*^۲ گستره عظیمی به خود گرفت و با اسطوره‌شناسان بزرگی چون میرچا الیاده^۳، ژوزف کمبل^۴ و ارنست کاسیرر^۵ شکل علمی پیدا کرد و نظر روانکاوان بزرگی چون فروید^۶ و یونگ^۷ را در تحلیل‌های روانی به خود جلب کرد. در میان ساختارگرایان کسانی چون باختین^۸، لوی استروس^۹، رولان بارت^{۱۰} نظر خود را به تحلیل اساطیر و شناخت آن‌ها معطوف کردند اما لوی استروس نسبت به دیگران با تحقیقات ارزشمند خود درباره اسطوره‌ها و طرح آنها در یک سیستم ساختاری با توجه به مباحث زبان‌شناسی ساختاری فردینان دو سوسور^{۱۱}، نظریه جامعی ارائه داد که مورد پذیرش بسیاری از ساختارگرایان واقع شد.

کلود لوی استروس، مردم‌شناس و فیلسوف معروف فرانسوی، در ۱۹۵۵ با مقاله «تحلیل ساختاری اسطوره» نگرش به اسطوره‌ها را جهتی تازه بخشید و سپس در ۱۹۵۹ در کتاب چهار جلدی خود، *منطق اساطیر*، نظریه خود را به شکل علمی پایه‌ریزی کرد. او در این کتاب بر روی هشتصد اسطوره از اساطیر سرخپوستان آمریکای شمالی و جنوبی تحقیق کرده است. لوی استروس معتقد بود اساطیر اقوام اولیه، منطق غیر استدلالی عام و ابتدایی خود را همچنان حفظ کرده‌اند، بنابراین می‌توان به آنها اعتماد کرد (لیچ ۱۳۵۰: ۸۹-۸۸) و ساختار ناب اساطیر را که ناشی از

-
- | | |
|---------------------------------------|---------------------------------------------|
| 1. James George Frazer (1854-1941) | 2. <i>the golden bough</i> |
| 3. Mircea Eliade (1907-1986) | 4. Joseph John Campbell (1904-1987) |
| 5. Ernst Cassirer (1874-1945) | 6. Sigmund Freud (1856-1939) |
| 7. Carl Gustav Jung (1875-1961) | 8. Mikhail Mikhailovich Bakhtin (1895-1975) |
| 9. Claude Lévi-Strauss (1908-2009) | 10. Roland Gérard Barthes (19115-1980) |
| 11. Ferdinand de Saussure (1857-1913) | |

س ۱۳ - ش ۴۹ - زمستان ۹۶ - ساختار تقابلی داستان سیاوش در شاهنامه بر اساس نظریه.../ ۷۷

کارکرد آزاد ذهن است در آن‌ها یافت. در نظر او اسطوره سویه معنایی و درونی زبان است که ریشه در تفکر و ذهنیت انسان دارد و در تاریخ زندگی‌اش همواره با آن اندیشیده و زیسته است (وایزمن ۱۳۷۹: ۱۳۶) و اسطوره‌های اقوام ابتدایی چون بومیان آمریکا و استرالیا و آفریقا علاوه بر اینکه تفکر آن‌ها به جهان پیرامون را نشان می‌دهد «مظهر کارکرد آزاد ذهن است کارکردی که دیگر عوامل بیرونی نسبتاً بر آن تأثیر ندارد.» (همان: ۱۳۷) از نظر لوی استروس اقوام ابتدایی و به گفته خودش «بی‌بهره از نوشتن» تصویری از ذهن را در حالت طبیعی نشان می‌دهند (لوی استروس^۱ ۱۹۷۸: ۱۱) و چون ذهن انسان ابتدایی و حتی مدرن اشیا را همواره با ضد آن‌ها می‌شناخته است، بنابراین در اساطیر قومی نیز رویدادها و اندیشه‌ها رابطه‌ای متقابل دارند که می‌توان براساس آن، اساطیر و متون ادبی را تحلیل کرد. او خود بر اساس همین نظریه، اسطوره اودیپوس را تحلیل کرد. تحلیل او با وجود انتقاداتی در فرانسه، اروپا و آمریکا به آن، مبنی بر نداشتن قدرت لازم جهت ایضاح تمثیلی این اسطوره، (سگال^۲ ۲۰۰۷، ج ۳: ۱۸۲) هنوز هم در تحلیل اساطیر متون ادبی مخصوصاً در زمینه کشف روابط تقابلی بین رویدادها از روش‌های معروف به شمار می‌رود.

بیان مسئله

تقابل یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های روساختی در داستان سیاوش است که در ژرف ساخت خود از دو اصل خویشی و بیگانگی نشئت می‌گیرد. اصل خویشی و بیگانگی در ترجمه آثار لوی استروس به «زیاد بها دادن به پیوند خویشاوندی» و «کم بها دادن به پیوند خویشاوندی» ترجمه شده است که نظر به دقت در ترجمه لاتین آن‌ها ما نیز این دو اصطلاح را اگرچه اندکی نامأنوس است در مقاله حاضر

1. Levi Strauss

2. Segal

به کار برده‌ایم. تقابل مورد نظر لوی استروس از راه تجزیه یک اسطوره به رویدادهای کوچک به دست می‌آید. بنابراین ما نیز داستان سیاوش را به رویدادهای کوچکی تقسیم کرده‌ایم که اساس داستان بر آن‌ها نهاده شده است. آن‌گاه روابط تقابلی آن‌ها را بر اساس دو اصل گفته شده بررسی کرده‌ایم. علاوه بر این نقش شخصیت‌ها و عناصر مهم داستان را در ساختار تقابلی تحلیل کرده‌ایم و همگی آن‌ها را به کمک نمودار و جدول ارائه داده‌ایم.

لوی استروس داستان اسطوره اودیپوس را بر اساس تقابل‌هایش تحلیل کرد که تا کنون مورد استقبال بسیاری از منتقدان ادبی قرار گرفته است. برای روشن شدن مسئله در بخش بعدی این مقاله به این موضوع پرداخته می‌شود. چنین روابط تقابلی را که از راه تجزیه یک اسطوره به رویدادهای کوچک آن به دست می‌آید، می‌توان در اسطوره سیاوش یافت؛ البته بنا به تفاوت بنیادین اساطیر ایرانی با اساطیر یونانی در ماهیت، نباید انتظار داشت که گام به گام تحلیل اسطوره‌ای لوی استروس از داستان اودیپوس در داستان سیاوش قابل تحویل باشد بلکه کلیت نظریه تقابلی و نیز قسمت‌های مهم تحلیل اودیپوس او به این داستان قابل تعمیم است که در این مقاله بدان پرداخته می‌شود.

اهمیت و ضرورت تحقیق

شاهنامه به عنوان یک اثر گشوده ادبی^۱ که همچنان راه را بر تأویل‌ها و تحلیل‌های جدید باز گذاشته، امروزه می‌تواند پژوهشگران و مخاطبان گوناگون را با نگرش‌های مختلف به خود جلب کند. یکی از عناصر بنیادی داستان‌های این کتاب، اسطوره‌های آن است که سرشار از رازها و رمزهای کهن و نو است و برای کشف

1. Opera aperta

س ۱۳ - ش ۴۹ - زمستان ۹۶ - ساختار تقابلی داستان سیاوش در شاهنامه بر اساس نظریه.../ ۷۹

روابط ساختاری آن‌ها با دیدگاه‌های جدید انطباق دارد. یکی از نظریات برای شناخت اسطوره‌های آن، نظریه منطق اسطوره‌ای لوی استروس است که مبتنی بر تقابل‌ها است. به دلیل اینکه تقابل از مفاهیم عام بشری است که ذهن هر انسانی با آن آشنا است و مخاطبان شاهنامه با این مفهوم در وجود شخصیت‌ها و رویدادهای آن کاملاً آشنا هستند، می‌توان از این منظر اساطیر شاهنامه از جمله داستان سیاوش را تحلیل کرد. تحلیل بر اساس نظریه‌ای جهانی می‌تواند غنای ادبی و حماسی این اثر را معلوم و راه جهانی شدن آن را بیشتر هموار سازد. همچنین با این نگاه می‌توان از یک طرف زوایای پنهان داستان سیاوش را آشکار ساخت و از طرف دیگر ظرفیت بالای زبان و ادبیات فارسی را با توجه به نظریه‌های نقد امروز به جهانیان نشان داد.

پیشینه تحقیق

حسینی و محمدزاده (۱۳۸۵) در مقاله «بررسی تقابل در رستم و اسفندیار در شاهنامه بر اساس نظریه تقابل لوی استروس» دو کارکرد اصلی مبتنی بر قرینه‌های بیرونی و درونی را در ساختار این داستان نشان داده‌اند که رخ دادن فاجعه را به عوامل درونی یا کارکرد حماسی مربوط می‌دانند نه به عوامل بیرونی چون گشتاسپ و جاماسپ.

مالمیر و حسین پناهی در مقاله‌ای به اسطوره اژدهاکشی در ژرف‌ساخت هفده داستان تاریخی و اسطوره‌ای شاهنامه پرداخته‌اند و پس از استخراج اسطوره - واج‌های این داستان‌ها، رابطه تقابلی و ارتباط روساخت با ژرف‌ساخت آن‌ها را بررسی کرده‌اند و در نهایت به این نتیجه رسیده‌اند که «چون ژرف‌ساخت همه داستان‌ها مبتنی بر تقابل باروری طبیعت با سترونی است» (۱۳۹۱: ۱۴۷) اسطوره

اژدهاکشی در زیرساخت همه آن‌ها وجود دارد و در واقع با روساختی متفاوت، تکراری از اسطوره اژدهاکشی هستند.

بهنام‌فر و رضادوست در مقاله خود چندان به روابط تقابلی در ساختار داستان جمشید پرداخته‌اند و تنها با توجه به تواردها و شباهت‌ها با اساطیر همسان قبلی به بررسی «کارکرد یکسان ذهن بشری» در آن پرداخته‌اند. (۱۳۹۰: ۱۰۲)

مفهوم تقابل در نظریه لوی استروس

نظریه لوی استروس بیان می‌دارد که اساطیر غالباً از یک منطق عام، ابتدایی و به اصطلاح از یک منطق غیر استدلالی برخوردارند. این عنصر ضمن اینکه بیان‌کننده یک ذهنیت است و برداشتی از طبیعت پیرامون خود را اعلام می‌کند، مبین این مسئله نیز است که نمی‌توان روابط استدلالی حاکم در علم فلسفه و منطق را در اساطیر یافت. در این نوع منطق تقابل از مفاهیم بنیادینی است که از یک طرف باعث شناخت ماهیت شخصیت‌های یک اسطوره می‌شود، مثلاً متوجه می‌شویم سیاوش نیک و سودابه پلید است و از طرف دیگر باعث جدایی و به اصطلاح تقابل و تناقض کامل آن‌ها نمی‌شود بلکه «الگویی منطقی را فراهم می‌سازد تا بتواند تناقضی را رفع کند. اسطوره به گونه‌ای دیالکتیکی تناقضی را مرتفع می‌سازد و یا بیان دقیق‌تر آن را تعدیل می‌سازد.» (سگال ۱۳۸۹: ۱۶۵)

بنابراین، تقابل از مفاهیم اصلی نظریه لوی استروس در تحلیل ساختار اسطوره‌ها است. از نظر او تمامی اسطوره‌ها از زیر بنای تقابلی برخوردارند و این تقابل نشئت گرفته از ذهن انسان است و ذهن انسان بنا بر نیم‌کره چپ و راست مغز خود همواره اشیاء و مفاهیم را مثبت و منفی یا خیر و شر می‌بیند که نمود آن را در زبان می‌بینیم. به همین دلیل لوی استروس معتقد بود هر ساختاری که در زبان وجود

س ۱۳ - ش ۴۹ - زمستان ۹۶ - ساختار تقابلی داستان سیاوش در شاهنامه بر اساس نظریه.../ ۸۱
دارد در اسطوره و ساختار تقابلی آن نیز وجود دارد و برای ترسیم این رابطه از اصطلاحات زبان‌شناسی استفاده می‌کرد.

تقابل که در تمام اساطیر جهان وجود دارد ناظر بر ستیزها و جدال‌هایی است که میان دو شخصیت یا دو گروه انسانی رخ می‌دهد و به فاجعه‌ای می‌انجامد. مانند تقابل رستم و سهراب و تقابل سیاوش و سودابه در شاهنامه. در ساختار تقابلی اسطوره، رویدادها اهمیت فراوان دارند که در رو ساخت^۱ یک داستان اسطوره‌ای از محور جانشینی^۲ انتخاب می‌شوند و در محور همنشینی^۳ با هم ترکیب می‌شوند. (پرادوتو^۴ ۱۹۷۷: ۸۶، ۹۵-۹۰) برای درک بیشتر تقابل در دهه پنجاه قرن بیستم لوی استروس یک داستان اسطوره‌ای را به قطعات کوچکی از رویدادها تقسیم کرد و هر کدام از آن‌ها را به تبعیت از واج زبانی، اسطوره - واج^۵ نامید که بین آن‌ها رابطه تقابلی وجود داشت، همان‌گونه که مثلاً واژه «کار» از سه واج /ک/، /و/ و /ر/ تشکیل شده، اسطوره‌ای چون رستم و اسفندیار نیز از قطعات کوچکی چون «اسفندیار خواهان پادشاهی است»، «پدرش، گشتاسپ، به او پادشاهی را نمی‌دهد» یا «رستم مخالف بند و پذیرش ننگ است» حال آنکه «اسفندیار مخالف فرمان‌پذیری دینی رستم است» (حسینی محمدزاده ۱۳۸۵: ۶۰) تشکیل شده است که نمی‌توان آن‌ها را به قطعات کوچک‌تر تقسیم کرد. نکته‌ای که باید در نظر داشت این است که اسطوره - واج را باید به صورت یک جمله ساده و روشن بیان کرد.

لوی استروس بیان داشت در برخی موارد این تقابل از دو اصل «زیاد بها دادن به پیوند خویشاوندی» و «کم بها دادن به پیوند خویشاوندی» نشئت گرفته است.

1. superstructure
3. syntagmatic
5. mytheme

2. paradigmatic
4. peradotto

زیاد بها دادن به پیوند خویشاندی^۱ به مجموعه اعمال ممنوعه‌ای بر می‌گردد که برخی شخصیت‌ها آگاهانه یا ناآگاهانه از سر محبت انجام می‌دهند حال آنکه کم بها دادن به پیوند خویشاوندی^۲ به همان اعمال مربوطه می‌شود با این تفاوت که از روی بغض و دشمنی صورت پذیرفته است. دشمنی دو برادر که تمام روابط فامیلی خود را نادیده می‌گیرند و یکی دیگری را می‌کشد حاصل کم بهادادن به پیوند خویشاوندی است حال آنکه جانبداری خواهی از برادر مغلوب خود با وجود خطرات جانی از سوی برادر غالب، ناشی از زیاد بها دادن به پیوند خویشاوندی است که نمونه آن در داستان اودیپوس دیده می‌شود. (رابین ۲۰۰۴: ۳۰۷-۳۰۵)

لوی استروس برای روشن ساختن این رابطه داستان اودیپوس را به یازده رویداد کوچک تقسیم کرد و آن‌ها را در چهار ستون جای داد. به عنوان مثال در ستون اول ازدواج کادومس و اروپ، اجداد اودیپوس، و خود اودیپوس با مادرش یوکاست و خاک‌سپاری پلی‌نیکوس توسط آنتیگونه حاصل زیاد بها دادن به پیوند خویشاوندی است که در تقابل ستون دوم یعنی جنگ و کشتار اسپارتیان و کشتن لایوس توسط پسرش اودیپوس و نیز قتل پلی‌نیکوس به دست برادرش، اتوکلس، است زیرا این ستون نتیجه کم بها دادن رابطه خویشاوندی است. (لیچ ۱۳۵۰: ۱۰۳-۱۰۱) در ساختار اسطوره، «جفت تقابلی» یا «تقابل دوگانه»^۳ وجود دارد که معمولاً رویدادهای تقابلی را پدید می‌آورد. غالب جفت‌های تقابلی هیئت انسانی در اساطیر دارند. در داستان اودیپوس، لایوس، شاه تبس، که با پیش‌بینی کاهن معبد دلفی می‌فهمد پسرش، اودیپوس، او را خواهد کشت و سرانجام به دست همو کشته می‌شود (همیلتون ۱۳۷۶: ۳۵۶-۳۵۰) جفت تقابلی فرزند خویش است.

1. overvaluation of kinship
3. Robin

2. undervaluation of kinship
4. binary opposition

بحث

می‌توان گفت سیاوش تنها شخصیت شاهنامه است که زندگی‌اش با تقابل، تضاد و جنگ آغاز می‌شود و با همان خاتمه می‌یابد. مادر سیاوش در بیشه‌ای پیدا می‌شود و پهلوانان نامی شاهنامه، گیو و توس، بر سر تصاحب او جدال می‌کنند که سرانجام کار آنان برای داوری به دربار کیکاووس کشیده می‌شود و کاووس برای اختتام دعوی آنها و رسیدن به هوس خود چنین حکم کرد: «گوزنست اگر آهوی دلبرست / شکاری چنین از در مهترست» (فردوسی ۱۳۸۴، ج ۳: ۹) سیاوش از این وصلت تقابلی یعنی پدری ایرانی و مادری تورانی پدید می‌آید و در پایان با اغوای گرسیوز و به دستور افراسیاب در سرزمین مادری خود کشته می‌شود. سیاوش از شخصیت‌های بسیار مهم شاهنامه است که از نظر برخی بدون شناخت او نمی‌توان رستم را شناخت. (بازگیر ۱۳۹۴: ۱۵) بنا بر نظر برخی محققان این شخصیت از اساطیر بسیار کهن بین‌النهرین (بهار ۱۳۷۴: ۷۱) یا حتی قدیم‌تر از آن از منطقه خوارزم، سغد و ماوراءالنهر (حصوری ۱۳۸۴: ۲۶) به متون دینی و حماسی ایران راه یافته است. در چند سال اخیر شخصیت سیاوش از زوایای مختلف مانند تطبیق با اوزیریس و آتیس، الهه‌های نباتی و باروری مصر و یونان، بررسی شده است. (رضایی دشت ارژنه و گلی زاده ۱۳۹۰: ۷۱-۶۱) نظر دیگر نظر علی حصوری مبنی بر اسب بودن سیاوش و توتم اسب بودن او است که در داستان سیاوش و کیخسرو دیده می‌شود. (حصوری ۱۳۸۴: ۴۲-۴۱) آنچه غالب پژوهشگران اسطوره‌ای بدان معتقدند این است که سیاوش در اصل یک الهه نباتی و ایزد باروری بوده که بعدها هیئت انسانی پیدا کرده است. (بهار ۱۳۸۸: ۶۶-۶۵)

قبل از ورود به بحث شایان ذکر است که در این مقاله تنها رویدادهایی از داستان سیاوش تحلیل می‌شود که رابطه تقابلی با هم دارند و رویدادهایی که جنبه تقابلی ندارند از حیطة کار مقاله خارج شده است. مثلاً خشک‌سالی که پس از حمله افراسیاب بر ایران حکم‌فرما می‌شود در پاسخ کشتار و ویرانگری رستم در توران

بود و این دو اتفاق هیچ‌گونه رابطه‌ی تقابلی با همدیگر ندارند بلکه در راستا و به اصطلاح موازی هم‌دیگرند پس این‌گونه رفتارها را که یا هر دو مثبت هستند یا هر دو منفی نمی‌توان تقابل دوگانه به حساب آورد. بنابراین، در داستان سیاوش دو تقابل وجود دارد که تعیین‌کننده‌ی ساختار نهایی آن است: ۱- تقابل داخلی (تقابل در سرزمین ایران)؛ ۲- تقابل خارجی (تقابل در سرزمین توران)

تقابل داخلی (تقابل در سرزمین ایران)

منظور از تقابل داخلی، تقابل و تناقضی است که میان شخصیت‌های اصلی داستان، سودابه و سیاوش، در سرزمین ایران و درون حرمرای کیکاووس پدید آمد. سودابه در این ساختار نماد پلیدی و رسوایی و سیاوش نماد پاکی و مظلومیت است و ماهیت این دو جفت تقابلی را تنها آتش، عنصر اهورایی و ضد اهریمنی، می‌تواند مشخص کند. همچنین جدال کیخسرو و فریبرز بر سر جانشینی کیکاووس در این نوع تقابل جای می‌گیرد.

ازدواج یا زنا

رکن اصلی در بخش تقابل داخلی، «تحریم زنا یا ازدواج محارم»^۱ است که زیر بنای این امر، مسئله‌ی پراهمیت خویشاوندی است. خویشاوندی در نظام قبیله‌ای اساس تمام روابط است. بنابراین، در اساطیر قومی رنگ برجسته‌ای دارد. درباره‌ی تحریم زنا یا ازدواج با محارم نظریات مختلفی وجود دارد که شناخته‌شده‌ترین آن‌ها نظریه‌ی امیل دورکیم^۲، زیگموند فروید و لوی استروس است. دورکیم معتقد است «این مسئله با نهی مذهبی نزدیکی در دوره‌ی قاعدگی مربوط می‌شود که هر دو به صورت

1. incest taboo

2. Émile Durkheim (1858-1917)

س ۱۳ - ش ۴۹ - زمستان ۹۶ - ساختار تقابلی داستان سیاوش در شاهنامه بر اساس نظریه.../ ۸۵

نمادین با خون طایفه و علایم خاص قبیله پیوند دارد.» (وایزمن ۱۳۷۹: ۳۳) در حالی که فروید آن را مربوط به فرزندان ذکور طغیانگری می‌داند که پس از کشتن پدر، زنان مورد توجه او را بر خود حرام می‌کردند. (همانجا) لوی استروس ضمن رد نظریه فروید و افسانه شمردن آن و تأیید تقریبی نظر دورکیم معتقد است که نهی زنای محارم با قانون برون همسری^۱ ارتباط دارد که مستلزم ازدواج مردان قبیله با زنان خارج از گروه بوده است، زیرا زن بهترین سرمایه برای تبادل و هدیه و در نهایت گستردگی قبایل بوده است. (همان: ۳۴-۳۱) جیمز فریزر در شاخه زرین معتقد است که قانون برون همسری قانونی بوده است که مطابق آن شاهان حتماً می‌بایست همسر خود را از خانواده مادر خود انتخاب می‌کردند و خانواده مادری طبق قانون تربیت فرزند دختری^۲، وظیفه تربیت فرزند او را از بدو تولد به عهده می‌گرفتند. (فریزر^۳ ۱۹۵۵، ج ۵: ۲۷۱) از نظر فریزر شکستن این هنجار مجازات سخت طبیعی نظیر سوختن و از بین رفتن محصولات کشاورزی را در پی داشت. (همان، ج ۱: ۱۰۸)

اگرچه در داستان سیاوش نمی‌توان بی‌تی را یافت که صراحتاً به یکی از نظریه‌های مطرح شده دلالت کند اما ابیاتی چون:

سیاوش بدو گفت هرگز مباد	که از بهر دل سر دهم من به باد
چنین با پدر بی وفایی کنم	ز مردی و دانش جدایی کنم
تو بانوی شاهی و خورشید گاه	سزد کز تو ناید بدینسان گناه

(فردوسی ۱۳۸۴، ج ۳: ۲۵)

به نهی زنا و ازدواج با سودابه با تعبیراتی چون گناه بودن، سر به باد دادن و بی‌وفایی کردن به پدر اشاره دارد. به علاوه برخی از پژوهشگران معاصر با توجه به اسناد تاریخی کهن سودابه را مادر سیاوش می‌دانند. (خالقی مطلق ۱۳۸۱: ۳۲۷-۳۲۱) در شاهنامه نیز در بی‌تی سیاوش جفت تقابلی خود را چون مادر می‌داند: «من ایدون

1. exogamy
3. frazer

2. Beena

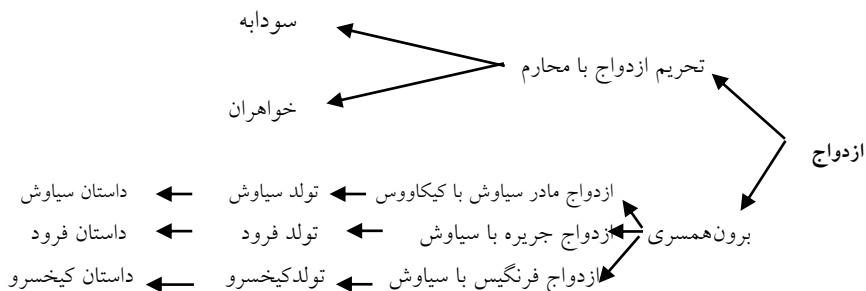
گمانم که تو مادری» (فردوسی ۱۳۸۴، ج ۳: ۲۳) چنان‌که این فرضیات درست باشد و سودابه مادر او باشد، مسلماً علت تقابل آن‌ها را می‌توان تحریم ازدواج با محارم دانست.

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان گفت ساختار داستان سیاوش از نظریه لوی استروس در زمینه تحریم ازدواج با محارم و قانون برون‌همسری تبعیت می‌کند زیرا از یک طرف سیاوش به زنا با سودابه تن در نمی‌دهد و حتی علی‌رغم اینکه به ازدواج با خواهران خود موافق است:

کنون دخترت بس که شاید مرا
نشاید بجز او که باشد مرا
(همان)

اما هرگز به آن اقدام نمی‌کند و از طرف دیگر جدال پهلوانان بر سر تصاحب مادر سیاوش، به عنوان یک دختر بیگانه، و سرانجام ازدواج او با کیکاووس در واقع تجلی همان ازدواج برون‌همسری است. سیاوش نیز پس از سرباز زدن از تقاضای نامشروع سودابه به دو ازدواج برون‌همسری یعنی ازدواج با فرنگیس و جریره اقدام می‌کند.

در واقع از یک سو ازدواج مادر تورانی سیاوش با کیکاووس و از سوی دیگر ازدواج خود او با فرنگیس و جریره تورانی باعث گسترش نظام قبیله‌ای می‌گردد و این ازدواج‌ها منشأ اثر می‌شوند. به ترتیب از ازدواج اول، سیاوش و از ازدواج دوم و سوم فرود و کیخسرو متولد می‌شوند که پدید آورنده داستان‌های معروف شاهنامه هستند:



نمودار (۱) ازدواج در ساختار داستان سیاوش

آتش و مرگ

در سیر ساختاری داستان، تعارض و تقابل سودابه و سیاوش در دو نقطه تلاقی می‌یابد که در نقطه اول، آتش، به آمیزش آن دو و یا به تعبیر دیگر فیصله ماجرا نمی‌انجامد اما در نقطه دوم، مرگ، هر دو شخصیت اجباراً تن به تلاقی و آمیزش می‌دهند.

در نقطه اول یعنی آتش، بنا به رسم جامعه آن روز باید سودابه و سیاوش برای اثبات پاکی و بی‌گناهی خود از آن عبور کنند و کیکاووس نیز این امر را می‌پذیرد:

سرانجام گفت ایمن از هر دوان نگردد مرا دل نه روشن روان
مگر کاتش تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند
(فردوسی ۱۳۸۴، ج ۳: ۲۷)

آتش در اعتقادات کهن علاوه بر اینکه سوزنده و ویرانگر است، به دلیل ایجاد روشنایی، خاصیت زاینده‌گی و باروری نیز دارد. برای پاکان «موجب تجدید حیات و جوان شدگی و نامیرایی ذات است و باورکننده کرانمندی است» (بایار ۱۳۷۶: ۴۸) و در آئین مهر و زرتشت یک عنصر اهورایی است که در ایران باستان به عنوان «ور گرم» برای آزمودن متهم به گناه به کار می‌رفت. وریک نوع سوگند عملی بوده است که نمونه تاریخی آن را در ماجرای سوگند آذربادمارسپندان، موبد موبدان شاپور، آمده است که فلز گداخته بر سینه‌اش ریختند و از آن سربلند بیرون آمد. (یاحقی ۱۳۶۹: ۴۳۶) در کتب مذهبی ایرانی نیز آمده است که «در پایان زمان، راستان از رود آتش می‌گذرند بی‌آنکه بسوزند.» (بایار ۱۳۷۶: ۷۶) در *اوستا* آتش فرزند پاک اورمزد است و پاکان را نمی‌سوزاند. (*اوستا* ۱۳۵۳: ۳۶۴-۳۶۳) بنابراین، سیاوش چون پاک است به سلامت از این نقطه مرگ‌آفرین می‌گذرد اما سودابه از آن فرار می‌کند و به آزمون خطرناک تن در نمی‌دهد زیرا میانه‌ای با آتش اهورایی ندارد. اگرچه در روزگار ما برخی با نوشته‌های علمی و تأویل‌گرایانه خود به دفاع از از مظلومیت

سودابه برخاسته‌اند (سرامی ۱۳۸۷: ۱۲۲-۷۷) که در جای خود درست است اما نسب او به تصریح شاهنامه از جانب پدر به ضحاک می‌رسد، بنابراین مانند نیای بزرگش رسوایی را به جان می‌خرد و در همان ناپاکی می‌ماند تا به نیستی می‌گراید. آتش در ساختار داستان در واقع مشخص‌کننده دو امر متقابل است: پاکی و بی‌گناهی سیاوش و ناپاکی و گناهکاری سودابه. نظریه لوی استروس نیز بیان می‌دارد که «آتش به مثابه عنصر واسطه‌ای بین طبیعت و فرهنگ از یک سو و زمین و آسمان از سوی دیگر جایگاه مهمی دارد.» (وایزمن ۱۳۷۹: ۱۵۲)

پاکی و رستگاری سیاوش ← فرار سیاوش به توران
آتش مشخص‌کننده

ناپاکی و رسوایی سودابه ← تداوم دسیسه‌های سودابه

نمودار (۲) جایگاه آتش

طبیعت پاک سیاوش باعث فرار او به توران زمین می‌شود تا از دسیسه‌های پنهانی سودابه در امان باشد و ناپاکی سودابه همچنان او را وامی‌دارد تا به توطئه‌های دیگر علیه سیاوش اقدام کند:

دگر باره با شهریار جهان همی جادویی ساخت اندر نهنان
بدان تا شود با سیاوش بد بدانسان که از گوهر او سزد
(فردوسی ۱۳۸۴، ج ۳: ۳۸-۳۹)

در نقطه دوم (مرگ) دو شخصیت متقابل تلاقی و در واقع آمیزش می‌یابند و به ماجرای خود خاتمه می‌دهند. در ساختار تقابلی از نظر لوی استروس اتصال یا آمیزش دو اصل متعارض و متقابل راه حل نهایی اسطوره است. (کراپ و دیگران ۱۳۷۷: ۲۸) تلاقی سودابه و سیاوش در نقطه مرگ به دست شخصیت‌های نیک و بد در داخل و خارج ایران به وقوع می‌پیوندد. سودابه به عنوان عنصر شر و پلید در انجام داستان به دست رستم که بزرگ‌ترین حامی سیاوش است کشته می‌شود:

س ۱۳ - ش ۴۹ - زمستان ۹۶ - ساختار تقابلی داستان سیاوش در شاهنامه بر اساس نظریه.../ ۸۹

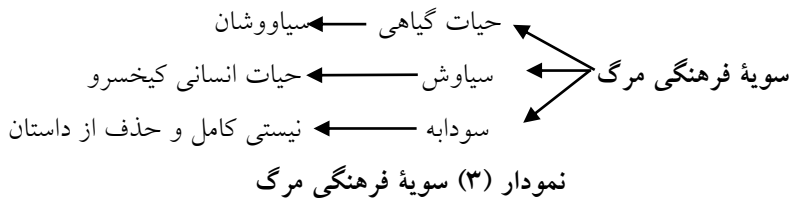
تہمتن برفت از بر تخت اوی سوی خان سودابه بنہاد روی
ز پردہ بہ گیسوش بیرون کشید ز تخت بزرگیش در خون کشید
بہ خنجر بہ دو نیم کردش بہ راہ نجنید بر جای کاووس شاہ
(فردوسی ۱۳۸۴، ج ۳: ۱۷۲)

و از آن طرف سیاوش بہ عنوان عنصر نیک در مقابل عناصر پلیدی چون
افراسیاب و گرسیوز و گروی و دَمور تن بہ مرگ ناخواستہ می دہد.

درست است کہ این جفت تقابلی در پایان داستان با چیزی بہ نام مرگ از صحنہ
خارج می شوند اما تفاوت بنیادینی میان عوامل و نتایج آن وجود دارد. سیاوش با
کارہای خیر و آبادی های خود ناخواستہ دشمن خود را تحریک بہ توطئہ می کند
تا جایی کہ دشمن بہ او سخت بدگمان می شود و نقشہ قتلش را می کشد در حالی کہ
سودابه با توطئہ های خود بہ دست رستم کشتہ می شود. در پایان داستان این جفت
اسطوره ای با مرگ دو سویہ پیدا می کنند کہ ہر دو در منطق اسطورہ ای لوی
استروس بیان شدہ اند:

۱- سویہ فرهنگی (جدایی سیاوش و سودابه): لوی استروس معتقد است کہ
در ساختار ظاہری داستان اسطورہ ای «وقتی شخصی بہ سوی شمال می شتابد
دیگری رہسپار جنوب می شود و آن دو ہمدیگر را دیدار نمی کنند.» (کراپ و دیگران
۱۳۷۷: ۲۱۲) در داستان سیاوش نیز عناصری از قبیل آتش، فرار و قہر و نہایتاً مرگ
آن دو را از ہمدیگر جدا می کند. مرگ عامل حیات گیاهی سیاوش در قالب گیاه
سیاوشان و حیات انسانی او در ہیئت کیخسرو می شود و عامل نیستی کامل سودابه
بدون هیچ نتیجہ ای می گردد. در این سویہ، مرگ مظهر «فرہنگ» است کہ ریشہ در
کم بہا دادن بہ پیوند خویشاوندی دارد. (سگال ۱۳۸۹: ۱۶۷) بدین معنی کہ فرہنگ
انسانی و اجتماعی رایج زمان، رستم را وا می دارد تا بہ خویشاوندی سودابه با
کیکاووس اصلاً توجہی نکند و او را بی محابا در ملأ عام بکشد و از طرف دیگر
فرہنگ منفعت جویانہ و ددمنشانہ افراسیاب و گرسیوز نیز آن ہا را وا می دارد تا

خویشاوندی سیاوش با خود را از یاد ببرند و علی‌رغم پافشاری پیلسم برادر پیران (حامی خارجی سیاوش) در زنده نگه داشتنش تا روشن شدن حقیقت، او را می‌کشند و چون فرهنگ اهورایی رستم از یک طرف و فرهنگ اهریمنی افراسیاب و گرسیوز از طرف دیگر با هم تقابل دارد، نتیجه مرگ این جفت تقابلی نیز عکس می‌شود یعنی سیاوش حیات مجدد می‌یابد و سودابه نابود می‌شود:



۲- سویه طبیعت (اتحاد و آمیزش سودابه و سیاوش): مرگ در ساختار تقابلی این داستان سویه دیگری نیز به نام «سویه طبیعت» دارد که در تقابل با سویه فرهنگی آن است. لوی استروس برای هر اسطوره، به یک ساختار نهایی معتقد است که از طریق محتوای داستان قابل درک است. او در این مورد معنای اسطوره را در «بعد همزمانی»^۱ جای می‌دهد بدین تعبیر که در یک متن ادبی و اسطوره‌ای به نشانه‌ها باید به طور همزمان توجه کرد زیرا ساختار اسطوره مانند زبان، دستگاهی از نشانه‌ها است که هر نشانه‌ای مانند عناصر خیر و شر و اشیا در موقعیت زمانی خود در داستان نقشی ایفا می‌کند و نیازی نیست که به سابقه تاریخی آنها در زمانی خاص و به اصطلاح به «بعد در زمانی»^۲ آن توجه شود. در بعد همزمانی داستان سیاوش، مرگ به عنوان یک رخداد طبیعی برای دو شخصیت متقابل روی می‌دهد. بنابراین، مظهر طبیعت به شمار می‌آید و عامل آمیزش نهایی سودابه و سیاوش می‌گردد که این آمیزش ریشه در زیاد بها دادن به پیوند خویشاوندی دارد. در نظریه تقابل لوی استروس «زیاد بها دادن به پیوند خویشاوندی مظهر طبیعت است» (سگال ۱۳۸۹):

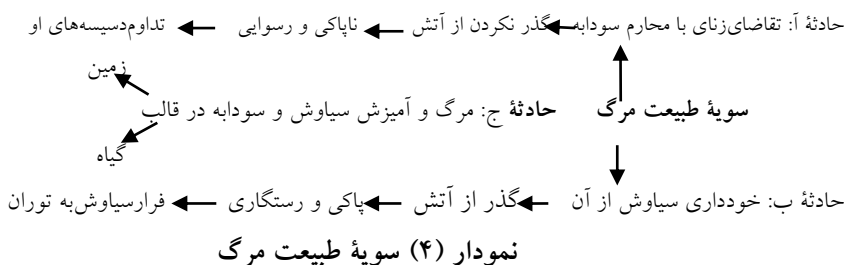
1. synchronic dimension

2. diachronic dimension

س ۱۳ - ش ۴۹ - زمستان ۹۶ - ساختار تقابلی داستان سیاوش در شاهنامه بر اساس نظریه.../ ۹۱ (۱۶۷) و معمولاً هرگونه آمیزشی اعم از ممنوع و غیر ممنوع نمودار پربهادادن به پیوند خویشاوندی است. سودابه زن است و در اسطوره‌ها زمین مادر است. (دوستخواه ۱۳۸۰: ۲۶۵) بنابراین با مرگ، او به مادر و زن بودن خود برمی‌گردد و سیاوش نیز با ریختن خونس بر زمین به گیاهی تبدیل می‌شود که از دل مادر خود (زمین، سودابه) برخاسته است:

به ساعت گیاهی بر آمد ز خون بدانجا که آن طشت کردش نگون
 گیا را دهم من کنونت نشان که خوانی همی فرّ (خون) سیاوشان
 (فردوسی ۱۳۸۴، ج ۳: ۱۵۳)

برخی از اسطوره‌پژوهان به اتحاد و خویشاوندی سیاوش و سودابه به عنوان مادر و فرزند (خالقی مطلق ۱۳۸۱: ۳۲۵) یا یک زوج اسطوره‌ای (بهار ۱۳۷۴: ۴۴۷) نظر دارند و اگر این تأویل را درست بینگاریم می‌تواند ما را به ساختار اسطوره‌ای لوی استروس هدایت کند. او در زمینه ساختار تقابلی اسطوره‌ها در بعد همزمانی بیان می‌دارد که تناقضی که بین حادثه «آ» و «ب» به وجود آمده است با حادثه «ج» رفع می‌گردد. (سگال ۱۳۸۹: ۱۷۱-۱۷۰) بنابراین، تناقض میان تقاضای زنا با محارم از سوی سودابه (حادثه آ) و خودداری سیاوش از آن (حادثه ب) با مرگ (حادثه ج) رفع می‌شود.



آتش و مرگ، کیکاووس و افراسیاب را نیز به هم نزدیک می‌کند. افراسیاب اگرچه در ساختار داستان، جفت تقابلی سیاوش نیست اما در مقابل سیاوش همان رفتاری را در پیش می‌گیرد که کیکاووس در ایران در پیش گرفته بود. در واقع افراسیاب و

کیکاووس در یک نقطه تا حدودی یک موضع می‌گیرند. آن‌ها در نقطه اتهام علیه سیاوش موضعی مشترک می‌گیرند یعنی فرمانی مرگ‌بار می‌دهند، با این تفاوت که کیکاووس از فرمان خویش شرمنده و عذر خواه است زیرا سیاوش با گذر از آتش، علاوه بر زندگی دوباره، رستگار نیز گشته است:

سیاوش را تنگ در بر گرفت / ز کردار بد پوزش اندر گرفت
(فردوسی ۱۳۸۴، ج ۳: ۳۶)

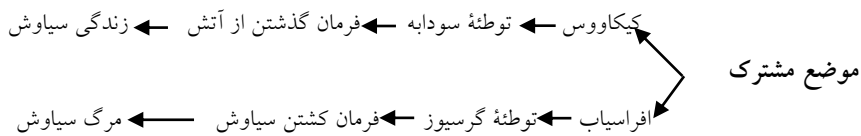
حال آنکه افراسیاب چون هیچ مشاور پاک طبعی ندارد (البته جز پیران که در این صحنه غایب است) جز در یک مورد که به سخنان گرسیوز و دستیارانش شک می‌کند:

بدیشان چنین پاسخ آورد شاه / کزو من ندیدم بدیده گناه
(همان: ۱۴۹)

در نهایت به سخنان یاوه آن‌ها یکسره دل و جان می‌دهد و فرمان مرگ را صادر می‌کند:

سرش را برید یکسر ز تن / تنش کرگسان را بپوشد کفن
(همان: ۱۵۱)

می‌توان گفت در کنه داستان، افراسیاب و کیکاووس جفت تقابلی اسطوره‌ای هستند که هر دو یک فرمان می‌دهند اما دو نتیجه متضاد از فرمانشان حاصل می‌شود:



نمودار (۵) موضع مشترک جفت تقابلی اسطوره‌ای

جدال بر سر پادشاهی و قدرت (کیخسرو و فریبرز/ توس و گودرز)

از موارد تقابلی در داستان سیاوش، جدال کیخسرو و فریبرز، عمویش، بر سر منصب پادشاهی و جانشینی کیکاووس است. این جدال بر سر قدرت، آخرین

س ۱۳ - ش ۴۹ - زمستان ۹۶ - ساختار تقابلی داستان سیاوش در شاهنامه بر اساس نظریه.../۹۳

نمونه رویداد تقابلی در داستان سیاوش است که در ایران رخ می‌دهد. باعث این جدال توس پهلوان است که علیه رای بزرگان، بر کیکاووس در مسئله‌جانشینی کیخسرو برمی‌آشوبد و در پاسخ پیام تهدیدآمیز گودرز کشاورزان چنین می‌گوید که چون کیخسرو کاملاً ایرانی نژاد نیست و مادر او تورانی است، شایسته‌جانشینی کیکاووس نیست و در عوض فربرز باید پادشاه شود:

نباشم	بدین	کار	همداستان	ز	خسرو	مزن	پیش	من	داستان	
جهاندار	کز	تخم	افراسیاب	نشانیم	بخت	اندر	آید	بخواب		
فربرز	کاووس	فرزند	شاه	سزاوارتر	کس	به	تخت	و	کلاه	
بهر	سو	ز	دشمن	ندارد	نژاد	همش	فرّ	و	برزست	
						و	هم	نام	و	داد

(فردوسی ۱۳۸۴، ج ۳: ۲۳۷)

در این ابیات آشکار است که توس خویشاوندی کیخسرو با ایرانیان را نادیده گرفته است و ازدواج برون‌همسری را نمی‌پذیرد. ازدواجی که بسیاری از شاهزادگان و پهلوانان مانند ایرج، سیاوش، رستم و اسفندیار حاصل آن‌اند.

سرانجام چون کار دو پهلوان به جنگ کشیده می‌شود این بار نیز مانند آغاز داستان، کیکاووس پیر داور می‌شود و حکم می‌کند هرکس دژ اهریمنی بهمن را بگشاید شاه همو است. سرانجام کیخسرو با دلاوری تمام و به پشتیبانی گودرز و فرزندان، قلعه را فتح می‌کند و به شاهی می‌رسد درحالی‌که فربرز به مدد توس از گشودن دژ فرو می‌ماند و نمی‌تواند شاه ایران شود.

در این جدال اگرچه کیخسرو و فربرز تقابل دوگانه دارند اما در واقع تقابل و جدال اصلی بین گودرز و توس است که حتی در داستان‌های بعدی مخصوصاً در داستان فرود به اوج خود می‌رسد به گونه‌ای که توس با تندخویی و سبک‌مغزی خود فرود را می‌کشد. بنابراین، فرماندهی لشکر از او گرفته و به گودرز کشاورزان، جفت تقابلی او، داده می‌شود. جدال بین این دو پهلوان که به گفته نولدکه احتمالاً انعکاسی از رقابت میان دو خاندان بزرگ شاهی و پهلوانی است (نولدکه ۱۳۷۹: ۳۹)

در جای جای شاهنامه دیده می‌شود به گونه‌ای که رقابت گیو با توس بر سر جهان پهلوانی پس از رستم (همان: ۱۵۲) نیز حاکی از این اختلاف ریشه‌دار است اما چون به گفته لوی استروس تقابل در داستان در جایی باید رفع شود (کراپ و دیگران ۱۳۷۷: ۲۹) در چندین قسمت شاهنامه تقابل‌های دوگانه آنها رفع می‌شود و به اتحاد و آمیزش آنها می‌رسد. نخست در پایان داستان سیاوش که فریبرز و توس پادشاهی کیخسرو را می‌پذیرند و توس برای پوزش، کفش زرینه و درفش کاویانی را تسلیم او می‌کند. کیخسرو او را می‌بخشد و دوباره مقام قبلی را به وی می‌دهد. (فردوسی ۱۳۸۴، ج ۳: ۲۴۹-۲۴۸) دوم در ازدواج فرنگیس با فریبرز در ملحقات داستان کاموس کشانی مطابق ضبط چاپ مسکو که به وساطت رستم صورت می‌گیرد و در واقع اتحاد فریبرز با کیخسرو است (همان، ج ۴: ۳۱۸-۳۱۵) و سوم در پایان زندگی کیخسرو که گیو، توس و فریبرز با او ناپدید و به تعبیر دیگر با او جاویدان می‌شوند (همان، ج ۵: ۴۱۵-۴۱۳) که خود نمونه آمیزش طرف‌های تقابلی در شاهنامه است.

تقابل خارجی

منظور از تقابل خارجی قسمتی از داستان سیاوش است که در سرزمین توران به عنوان یک سرزمین خارجی می‌گذرد و تقابل‌ها و تضادهای خاص خود را دارد. در بخش تقابل خارجی عملاً سودابه به عنوان جفت اسطوره‌ای سیاوش از صحنه داستان خارج می‌شود و جای او را گرسیوز، برادر افراسیاب، می‌گیرد.

گرسیوز

سیاوش از برجسته‌ترین شخصیت‌های شاهنامه است که همواره در طول زندگی با نیروهای متقابل خود ناخواسته درگیر بوده است. او در توران نیز مانند ایران به سختی مورد اتهام قرار می‌گیرد با این تفاوت که در آنجا جان سالم به در نمی‌برد.

س ۱۳ - ش ۴۹ - زمستان ۹۶ - ساختار تقابلی داستان سیاوش در شاهنامه بر اساس نظریه.../ ۹۵

رفتار او اگرچه اندکی تدافعی است اما در نهایت در برابر فرمان مرگ افراسیاب دقیقاً مانند تسلیم او در برابر فرمان کیکاووس درگذشتن از آتش است. (همان، ج ۳: ۱۴۶-۱۴۵) تقابل گرسیوز با سیاوش بسی مهلک‌تر از تقابل سودابه با او است زیرا در توران زمین هیچ‌گونه آزمونی مانند آتش وجود ندارد تا براساس آن یکی از دو طرف متقابل مبری شود.

مطابق گزارش صریح شاهنامه، گرسیوز و افراسیاب برادرند و هر دو در تقابل با سیاوش، اما تقابل اصلی از آن گرسیوز است و افراسیاب در واقع بازیچه توطئه او است. وضعیت سیاوش در ساختار تقابلی داستان در بخش خارج از ایران یعنی توران درست مانند وضعیت او در ایران است. گرسیوز، جفت تقابلی اسطوره‌ای مذکر سیاوش، به او همان نسبتی را می‌دهد که جفت تقابلی اسطوره‌ای مؤنث سیاوش، سودابه، به او قبلاً در ایران داده بود. او از سوی دو شخصیت متقابل خود در موضع اتهام قرار می‌گیرد. به تعبیر ساده‌تر او در تقابل داخلی و خارجی متهم به اخلال در نظم و هنجار مقدسی می‌شود که جزایش مرگ است. چنین وضعیتی در این داستان مبین قسمتی از نظریه منطق اسطوره‌ای لوی استروس است که در آن بیان می‌دارد تقابلی که بین حادثه «ج» و «د» به وجود آمده مشابه وضعیت قبلی است که میان حادثه «آ» و «ب» پدید آمده بود. (سگال ۱۳۸۹: ۱۷۱) بنابراین در ایران، سیاوش از سوی سودابه به زنا، محارم متهم می‌شود که گذر از یکی از خطوط قرمز اجتماعی است (حادثه آ) و به صلاح‌دید شاه و بزرگان مملکت باید از آتش بگذرد (حادثه ب). در توران نیز او از سوی گرسیوز به دشمنی و شورش و کین‌کشی و همدستی با ایرانیان متهم می‌شود (حادثه ج) و فرمان مرگ او از سوی افراسیاب (حادثه د) صادر می‌شود.

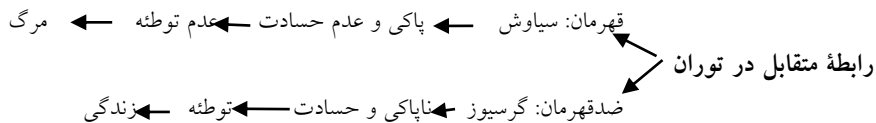
از جمله وجوه اشتراک گرسیوز و سودابه به عنوان جفت تقابلی خارجی و داخلی سیاوش، داشتن دستیاران ناپاک و اهریمنی است. درحالی‌که سیاوش هیچ دستیاری ندارد. سودابه زنی پلید و جادو به عنوان دستیار دارد که این زن را وا می‌دارد جنین دو قلوی خود را سقط کند با این هدف که:

مگر کاین همه بند و چندین دروغ بدین بیچگان تو باشد فروغ
به کاووس گویم که این از منند چنین کشته بر دست اهریمنند
مگر کین شود بر سیاوش درست کنون چاره این ببایدت جست
(فردوسی ۱۳۸۴، ج ۳: ۲۹)

و بدین ترتیب سیاوش را نزد کیکاووس بیشتر رسوا کند اما به کمک
اخترشناسان توطئه سودابه برملا می‌شود و زن به دسیسه سودابه اعتراف می‌کند.
(همان: ۲۸-۳۲) گرسیوز نیز دستیاران ناپاک‌تری به نام دَمور و گُروی‌زره دارد که به
هیچ‌وجه به گناه خود و اربابشان اقرار نمی‌کنند و از عاملان اصلی تحریک افراسیاب
در مرگ سیاوش هستند:

برفتند پیچان دَمور و گُروی بر شاه ترکان پر از رنگ و بوی
که چندین به خون سیاوش میچ که آرام خوار آید اندر بسیچ
به گفتار گرسیوز رهنمای برآرای و بردار دشمن زجای
(همان: ۱۴۸-۱۴۹)

رابطه متقابل قهرمان و ضد قهرمان را در توران در یک سیستم ساختاری می‌توان
چنین ترسیم کرد:



نمودار (۶) رابطه متقابل قهرمان و ضد قهرمان در توران

خواب‌ها

خواب‌ها و رؤیایها در شاهنامه تعیین‌کننده حوادث مهمی چون سرنگونی، جنگ، ازدواج، قتل و گشایش هستند. بنابراین، این خواب‌ها از نظر روان‌شناسی یونگی معمولاً «به آنچه که در محیط می‌گذرد مرتبط می‌گردد و مردمی که در آن نمایان می‌شوند واقعی به حساب می‌آیند.» (فوردهام ۱۳۵۱: ۱۷۵) از طرف دیگر این رؤیایها

س ۱۳ - ش ۴۹ - زمستان ۹۶ - ساختار تقابلی داستان سیاوش در شاهنامه بر اساس نظریه.../۹۷

به واسطه نیروهای معنوی به خواب‌بیننده فرستاده می‌شود (همان: ۱۸۱) و به همین دلیل کسی که خواب را می‌بیند سخت به وقوع آن ایمان دارد. چون از نظرگاه روان‌شناسی خواب ادامه فعالیت‌های روزانه است (فروید ۱۳۴۱: ۲۲) و غالباً هرچه فرد در بیداری می‌اندیشیده و احساس می‌کرده در خواب و رؤیا آن‌ها را به شکلی دیگر می‌بیند، می‌توان دو اصل تقابلی زیاد بهادادن و کم بها دادن به پیوند خویشاوندی را در آن‌ها بررسی کرد. در مجموع شانزده خواب در داستان‌های شاهنامه در سه بخش اسطوره‌ای و حماسی و تاریخی دیده می‌شود (اسعد ۱۳۸۷: ۳۹) و پس از خواب‌های کید هندی، بیشترین تعداد خواب در داستان سیاوش بازگو شده است. این خواب‌ها همگی ساختاری تقابلی نسبت به همدیگر دارند. در این داستان چهار خواب مهم دیده می‌شود که همگی آن‌ها منشأ اثرند. سه خواب درباره کیخسرو است که به ترتیب افراسیاب، پیران ویسه و گودرز کشوادگان می‌بینند و یک خواب هم سیاوش درباره سرانجام بد خود می‌بیند. از نظر ماهیت، خواب افراسیاب و سیاوش بر نابودی و مرگ دلالت می‌کند حال آنکه خواب پیران و گودرز بر نجات و زندگی دلالت می‌کند. بنابراین، این خواب‌ها تقابل دوگانه دارند. علاوه بر این خواب سیاوش در درون خود نیز تقابلی دوگانه دارد. تقابل خواب‌ها در واقع از بن‌مایه خویشاوندی برخوردار است. مضمون خواب افراسیاب و سیاوش که به مرگ آن دو می‌انجامد حاصل کم بها دادن به پیوند خویشاوندی است بدین معنی که در این خواب‌ها نه افراسیاب و نه کیخسرو کوچک‌ترین وقعی به خویشاوندی خود با محکوم به مرگ نمی‌نهند؛ در عوض مضمون خواب پیران ویسه و گودرز که به نجات کیخسرو و ایران می‌انجامد، حاصل زیاد بها دادن به پیوند خویشاوندی است.

خواب افراسیاب و سیاوش

هنگامی که لشکر سیاوش در بلخ است و سپاه توران در سغد رویاروی آن قرار می‌گیرد، افراسیاب خواب می‌بیند که خشمگینانه به دست کیخسرو کشته می‌شود. آن‌گونه که او برای برادرش، گرسیوز، نقل می‌کند، پایان خوابش این‌گونه است:

دمیدی به کردار غرنده میغ میانم بدو نیم کردی به تیغ
خروشیدمی من فراوان ز درد مرا ناله و درد بیدار کرد
(فردوسی ۱۳۸۴، ج ۳: ۵۰)

این خواب شوم، اولین خواب داستان سیاوش در تقابل خواب پیران ویسه و گودرز است و از نظر ماهیت همچون خواب سیاوش است زیرا سیاوش نیز نابودی خود را در خواب می‌بیند. نکته قابل توجه در خواب افراسیاب این است که شنونده خواب او کسی نیست جز جفت تقابلی سیاوش یعنی گرسیوز. گرسیوز در پایان زندگی خود به دستور کیخسرو در کنار دریای چیچست (ارومیه) به سختی شکنجه می‌شود تا افراسیاب خود را از میان دریا آشکار کند و بدین ترتیب دو برادر به دست کیخسرو از بین می‌روند. (همان، ج ۵: ۳۷۶-۳۷۲) در واقع گرسیوز خود جزئی از این خواب است و سرنوشت شومی در انتظار او است اگرچه خواب افراسیاب را با وصف «نباشد به جز کامه نیک خواه» (همان، ج ۳: ۵۰) تعبیر می‌کند که سرانجامی نیک دارد. گزارندگان خواب، افراسیاب را از جنگ با سیاوش بر حذر می‌دارند و او با به کار بستن توصیه آن‌ها با سیاوش صلح و آشتی می‌کند و حتی او را داماد خود می‌سازد و به او حکومت و قدرت می‌دهد. خواب و رؤیای افراسیاب دقیقاً مانند خواب ضحاک در آغاز شاهنامه است که در آن نابودی خود را توسط فریدون و برادرانش رؤیت می‌کند. (همان، ج ۱: ۵۴-۵۳)

خواب سیاوش درست هنگامی رخ می‌دهد که گرسیوز آخرین تلاش خود را در جهت شوراندن افراسیاب به کار می‌بندد و با گزارش دروغین خود از شورش

س ۱۳ - ش ۴۹ - زمستان ۹۶ - ساختار تقابلی داستان سیاوش در شاهنامه بر اساس نظریه.../ ۹۹

سیاوش و همدستی با ایران، او را به لشکرکشی به سیاوشگرد، محل حکومت سیاوش، وا می‌دارد. سیاوش در چهارمین شب حرکت لشکر افراسیاب آن‌گونه که خود برای فرنگیس نقل می‌کند چنین خوابی را می‌بیند:

چنین دیدم ای سرو سیمین به خواب	که بودی یکی بی‌کران رود آب
یکی کوه آتش به دیگر کران	گرفته لب آب نیزه وران
ز یک سو شدی آتش تیز گرد	برافراختی از سیاوشگرد
ز یک دست آتش ز یک دست آب	به پیش اندرون پیل و افراسیاب
بدیدی مرا روی کرده دژم	دمیدی بر آن آتش تیز، دم

(فردوسی ۱۳۸۴، ج ۳: ۱۴۰، ۱۳۹-۵۰)

سیاوش در این خواب علاوه بر دیدن نابودی خود، دشمن خود، افراسیاب، و تقابل آب و آتش را نیز می‌بیند. چنین خوابی از سوی سیاوش نشان‌دهنده تقابل‌های دوگانه در ساختار شخصیت او است. مطابق اساطیر ایران، آب، دشمن و شهوت، هر سه اهریمنی هستند و نیروهای اهریمنی و حتی زمین که جایگاه آنان است جنسیتی مادینه دارند، (هینلز ۱۳۸۸: ۳۱-۲۹) در حالی که ایران و آتش و پهلوان به دلیل انتساب به اهورامزدا نرینه هستند. بنابراین، در خواب او ساختار تقابل آتش و آب، نشانگر نبرد نرینگی (ایران) و مادینگی (توران) است. همچنین در بُعد در زمانی (در طول تاریخ) وجود سیاوش پر از تقابل است. همان‌گونه که گفته شد او در سیر تاریخی خود از ایزد گیاهی به شاهزاده ایرانی یا از توت‌م اسبی به ایزد نباتی تبدیل می‌شود و سپس به انسان تحول می‌یابد و هر سه مورد در بُعد همزمانی (متن داستان) در وجود خود سیاوش، سیاوشان و اسبش، شبرنگ بهزاد، دیده می‌شوند. بنابراین، در این دگردیسی نیز ساختار تقابل حاکم است زیرا انسان یا اسب گیاه را می‌خورد پس این دو در تقابل با گیاه هستند. سیاوش در شاهنامه پس از مرگ بلافاصله دوباره به هیئت گیاهی خود رجوع می‌کند.

خواب پیران ویسه و گودرز کشاورگان

خواب پیران ویسه و گودرز ماهیتی «زندگی‌بخش» دارد و به نجات کیخسرو و ایران از چنگال افراسیاب مربوط می‌شود، بنابراین در تقابل خواب افراسیاب و سیاوش است. نکته جالب این است که در این گروه خواب‌ها عنصر ایرانی و تورانی اشتراک دارند یعنی در خواب‌هایی که به نابودی دلالت می‌کند، سیاوش و افراسیاب اشتراک دارند و در خواب‌هایی که به نجات منجر می‌گردند، پیران و گودرز دخالت دارند. پیران و گودرز از جمله جفت‌های تقابلی در طول جنگ‌های ایران با توران در عهد کیخسرو هستند که سرانجام پیران ویسه در جنگ دوازده رخ به طرز فجیعی به چنگال گودرز کشته می‌شود. (فردوسی ۱۳۸۴، ج ۵: ۲۰۳) با وجود این، آن دو در جانبداری از کیخسرو تلاقی پیدا می‌کنند و به گونه‌ای به اتحاد موضع می‌رسند.

خواب‌هایی که مربوط به نجات کیخسرو در داستان سیاوش دیده می‌شوند دقیقاً پس از خواب‌های نابودکننده افراسیاب و سیاوش هستند. خواب پیران از این قرار است که پس از کشته شدن سیاوش، پیران که حامی بزرگ او است و تنها توانسته بود فرنگیس و کودک در شکمش را از مرگ نجات دهد، شبی در خواب می‌بیند که سیاوش به او نوید به دنیا آمدن کیخسرو را می‌دهد و از او می‌خواهد به بالین فرنگیس بشتابد:

کزین خواب نوشین سر آزاد کن ز فرجام گیتی یکی یاد کن
که روز نو آیین و جشنی نوست شب سور آزاده کیخسروست
(همان، ج ۳: ۱۵۸)

هنگامی که گلشهر، زن او، به سراغ فرنگیس می‌رسد کیخسرو زاده شده بود و پیران عهد می‌کند که:

نمانم که یازد بدین شاه، چنگ مرا گر سپارد به چنگ نهنگ
(همان، ج ۳: ۱۵۹)

س ۱۳ - ش ۴۹ - زمستان ۹۶ - ساختار تقابلی داستان سیاوش در شاهنامه بر اساس نظریه.../۱۰۱

او به عهد خود وفا می‌کند تا کیخسرو و مادرش به دست گیو به ایران برده می‌شوند. در این قسمت داستان، عملکرد افراسیاب همچون لایوس پدر اودیپ است. او برای اینکه به دست فرزند کشته نشود، دستور می‌دهد او را در جایی دور دست رها کرده و از بین ببرند اما اودیپ به دست شبانی افتاده و بزرگ می‌شود تا در نهایت پدر را می‌کشد. (همیلتون ۱۳۷۶: ۳۵۰) افراسیاب نیز به پیران پس از تولد کیخسرو چنین دستوری می‌دهد:

مداریدش اندر میان گروه بنزد شبانان فرستش به کوه
بدان تا نداند که من خود کیم بدیشان سپرده ز بهر چیم
نیاموزد از کس خرد گر نژاد ز کار گذشته نیایدش یاد
(فردوسی ۱۳۸۴، ج ۳: ۱۶۰)

اما در پایان زندگی خود، ضمن یادآوری این خواب

چنین گفت بی‌دولت افراسیاب که این روز را دیده بودم به خواب
(همان، ج ۵: ۳۷۴)

به دست نبیره خود، کیخسرو، کشته می‌شود:

به شمشیر هندی بزد گردنش بخاک اندر افگند نازک تنش
(همان: ۳۷۵)

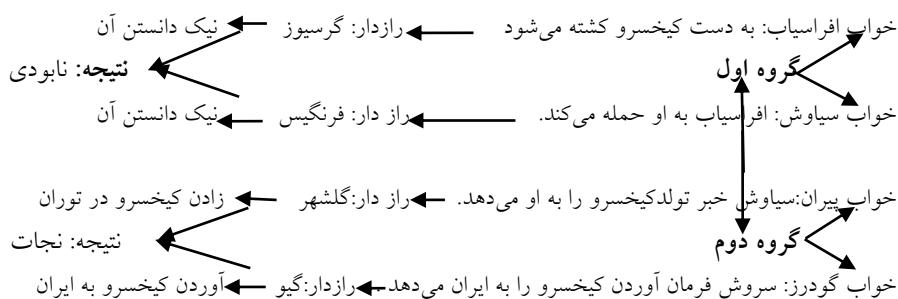
گودرز پس از سخت شدن کار ایرانیان در پی یک خشک‌سالی خواب خود را می‌بیند. این خشک‌سالی پس از اولین شکست تورانیان از یورش ایرانیان به سرکردگی رستم به مدت هفت سال پدید می‌آید و به همین دلیل گودرز شبی سرورش را به خواب می‌بیند که به او فرمان می‌دهد باید گیو، کیخسرو را از توران به ایران بیاورد تا ایران از این بلا رهایی یابد و کین پدر را از تورانیان باز ستاند

چو آید به ایران پی فرخش ز چرخ آنچه پرسد دهد پاسخش
میان را ببندد به کین پدر کند کشور تور زیر و زبر
(همان، ج ۳: ۱۹۹-۱۹۸)

اگر پیران حامی کیخسرو در توران زمین است، گودرز در ایران زمین حامی بزرگ او است. در این خواب نیز مانند خواب پیران، شخصیت پاکی (سروش) به خواب

گودرز می‌آید و سفارش کیخسرو را می‌کند، البته این بار برای نجات ایران و شروع جنگ‌های متمادی ایرانیان با تورانیان است.

پس خواب‌ها به دو گروه متقابل تقسیم می‌شوند که در تمامی اجزای خود رابطه‌ی تقابلی با همدیگر دارند. در گروه اول افراسیاب و سیاوش سرانجام بد خود را به خواب می‌بینند و نظر به اینکه کشنده، خویشاوند آنهاست و هنگام کشتن کمترین توجهی به رابطه‌ی خویشاوندی نمی‌کند، اصل کم بها دادن به پیوند خویشاوندی در این خواب‌ها وجود دارد. نتیجه‌ی این گروه خواب‌ها مرگ و نابودی است. در گروه دوم پیران ویسه و گودرز از سر عشق و علاقه به سیاوش که ناشی از اصل زیاد بها دادن به پیوند خویشاوندی است، خواب‌هایی می‌بینند که نتیجه‌ی آنها کاملاً در تقابل و تضاد خواب‌های گروه اول است و بر حیات و نجات کیخسرو دلالت می‌کند. می‌توان رابطه‌ی تقابلی این خواب‌ها را در شکل زیر نشان داد:



نمودار (۷) تقابل خواب‌ها

نتیجه

در داستان سیاوش مبنای تمام تقابل‌ها اعم از داخلی و خارجی دو اصل «زیاد بها دادن به پیوند خویشاوندی» و «کم بها دادن به پیوند خویشاوندی» است. در این داستان شخصیت‌ها چندان اهمیتی ندارند بلکه رویدادهای آن اهمیت فراوان دارد. رویدادها نیز به خودی خود هیچ ارزشی ندارد بلکه روابط تقابلی آنها ارزشمند است و ساختار نهایی این اسطوره را می‌سازد. رویدادهای روساختی داستان تنها

س ۱۳ - ش ۴۹ - زمستان ۹۶ - ساختار تقابلی داستان سیاوش در شاهنامه بر اساس نظریه.../۱۰۳

یک بار اتفاق افتاده است اما در پس آن‌ها (ژرف‌ساخت) دو اصل ثابت و لایتغیر یاد شده وجود دارد که با تکرار خود، ساختار تقابلی این رویدادها را پدید آورده است. به تعبیر روشن‌تر کل داستان سیاوش از دو قطعه بزرگ تقابل در ایران و تقابل در توران تشکیل شده است که در ژرف‌ساخت آن دو اصل زیاد بها دادن به پیوند خویشاوندی و کم بها دادن به پیوند خویشاوندی وجود دارد و به سبب رابطه متقابل این دو اصل تمامی این رویدادها در محور همنشینی (روساخت)، از راست به چپ و از بالا به پایین یا رابطه عرضی و طولی، رابطه‌ای متقابل پیدا کرده‌اند. در نتیجه ساختار تقابلی این داستان مبتنی بر چهارده رویداد کلیدی یا اسطوره - واج است که به شرح ذیل می‌باشد:

جدول (۱) ساختار تقابلی داستان سیاوش

کم بها دادن به پیوند خویشاوندی	زیاد بها دادن به پیوند خویشاوندی
- سیاوش ازدواج محارم را نمی‌پذیرد.	۱- سودابه خواستار زنا می‌شود.
- سودابه و گرسیوز توطئه می‌کنند.	۲- سیاوش توطئه نمی‌کند.
- افراسیاب در توطئه شک نمی‌کند.	۳- کیکاووس در توطئه شک می‌کند.
- افراسیاب فرمان مرگ می‌دهد.	۴- کیکاووس فرمان گذشتن از آتش می‌دهد.
- سودابه از آتش نمی‌گذرد و رسوا می‌شود.	۵- سیاوش از آتش می‌گذرد و رستگار می‌شود.
- سیاوش با قهر و بی‌مهری پدر از ایران فرار می‌کند.	۶- سیاوش با استقبال فراوان به توران وارد می‌شود.
- در ایران سیاوش با سودابه و خواهران خود ازدواج نمی‌کند. (تحریم ازدواج با محارم)	۷- در توران سیاوش با فرنگیس و جریره ازدواج می‌کند. (ازدواج برون همسری)
- سودابه در این داستان سترون است و هیچ کودکی نمی‌زاید.	۸- سیاوش باروری دارد و کیخسرو و فرود از او پدید می‌آیند.
- گرسیوز حاکم نیست و از حکومت و قدرت سیاوش در هراس است.	۹- سیاوش از سوی افراسیاب حاکم می‌شود و قدرتمند می‌گردد.
- سیاوش به دستور افراسیاب کشته می‌شود.	۱۰- گرسیوز بدون هیچ‌گونه مؤاخذه‌ای زنده می‌ماند.
- ایرانیان از مرگ سودابه خوشحال هستند.	۱۱- پیران و بیلسم و فرنگیس و تورانیان و ایرانیان از مرگ سیاوش سخت انده‌گین و خشمگین هستند.
- افراسیاب از برابر او فرار می‌کند.	۱۲- رستم توران را به کین سیاوش تصرف می‌کند.
- افراسیاب و سیاوش نابودی خود را در خواب می‌بینند.	۱۳- پیران ویسه و گودرز کشوادگان خواب می‌بینند که برای نجات کیخسرو و ایران باید اقدام کنند.
- فریبرز نمی‌تواند قلعه بهمن دژ را فتح کند و شاه نمی‌شود.	۱۴- کیخسرو قلعه بهمن دژ را باز می‌کند و شاه می‌شود.

کتابنامه

- اوستا. ۱۳۵۳. به کوشش ابراهیم پورداود. تهران: سازمان انتشارات فروهر.
- اسعد، محمدرضا. ۱۳۸۷. «بازتاب خواب و رؤیا در شاهنامه فردوسی»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. زمستان. ش ۱۳. صص ۹-۴۲.
- بازگیر، نسرین. ۱۳۹۴. «دو فرضیه درباره داستان سیاوش (با توجه به نظر شاهنامه پژوهان ایرانی، تاجیک، روسی و اروپایی)». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. س ۱۱. تابستان. ش ۳۹. صص ۴۸-۱۱.
- بایار، ژان‌پیر. ۱۳۷۶. رمز پردازی آتش. ترجمه جلال ستاری. تهران: چشمه.
- بهار، مهرداد. ۱۳۷۴. جستاری چند در فرهنگ ایران. تهران: فکر روز.
- . ۱۳۸۸. نگاهی به تاریخ و اساطیر ایران باستان. به کوشش سیروس شمیسا. تهران: میترا.
- بهنام‌فر، محمد و علی اکبر رضادوست. ۱۳۹۰. «نگاهی به عناصر اسطوره جمشید بر اساس منطق مکالمه اساطیر». نشریه ادب و زبان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان. دوره جدید. زمستان. ش ۳۰. صص ۱۲۷-۱۰۱.
- حسینی، روح الله و اسدالله محمد زاده. ۱۳۸۵. «بررسی تقابل در رستم و اسفندیار در شاهنامه بر اساس نظریه تقابل لوی استروس». پژوهش‌های زبان‌های خارجی. تابستان. ش ۳۱. صص ۶۴-۴۳.
- حصوری، علی. ۱۳۸۴. سیاوشان. تهران: چشمه.
- خالقی مطلق، جلال. ۱۳۸۱. سخن‌های دیرینه (سی گفتار درباره فردوسی و شاهنامه). به کوشش علی دهباشی. تهران: افکار.
- دوستخواه، جلیل. ۱۳۸۰. حماسه ایران یادمانی از فراسوی هزاره‌ها. تهران: آگاه.
- رضایی دشت ارژنه، محمود و پروین گلی زاده. ۱۳۹۰. «بررسی تحلیلی - تطبیقی سیاوش، اوزیریس و آتیس». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. س ۷. بهار. ش ۲۲. صص ۸۳-۵۷.
- سرامی، قدمعلی. ۱۳۸۷. «داستان سودابه و سیاوش از منظری دیگر»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. زمستان. ش ۱۳. صص ۱۲۲-۷۷.

س ۱۳ - ش ۴۹ - زمستان ۹۶ - ساختار تقابلی داستان سیاوش در شاهنامه بر اساس نظریه.../۱۰۵

- سگال، رابرت آلن. ۱۳۸۹. *اسطوره*. ترجمه فریده فرنود فر. تهران: بصیرت.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۸۴. *شاهنامه*. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.
- فروید، زیگموند. ۱۳۴۱. *تعبیر خواب و بیماری‌های روانی*. ترجمه ایرج پورباقر. تهران: آسیا.
- فورداهام، فریدا. ۱۳۵۱. *مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ*. ترجمه مسعود میربها. تهران: اشرفی.
- کراپ، الکساندر و دیگران. ۱۳۷۷. *جهان اسطوره‌شناسی ۱*. ترجمه جلال ستاری. تهران: مرکز.
- لیچ، ادموند. ۱۳۵۰. *لوی استروس*. ترجمه حمید عنایت. تهران: خوارزمی.
- مالمیر، تیمور و فردین حسین پناهی. ۱۳۹۱. «اسطوره اژدهاکشی و طرح آن در شاهنامه فردوسی». *بوستان ادب*. س ۴. زمستان. ش ۴. صص ۱۷۰-۱۴۷.
- نولدکه، تئودور. ۱۳۷۹. *حماسه ملی ایران*. ترجمه بزرگ علوی. تهران: نگاه.
- وایزمن، بوریس. ۱۳۷۹. *لوی استروس (قلم اول)*. ترجمه نورالدین رحمانیان. تهران: شیرازه.
- همیلتون، ادیت. ۱۳۷۶. *سیری در اساطیر یونان و روم*. ترجمه عبدالحسین شریفیان. تهران: اساطیر.
- هینلز، جان. ۱۳۸۸. *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: چشمه.
- یاحقی، محمد جعفر. ۱۳۶۹. *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*. تهران: سروش.

English sources

- Frazer, James George. 1955. *The Golden Bough: the Dying God*. Part 3. London: Macmillan
- Levi Strauss, Claude. 1978. *Myth and meaning*. London: Routledge and Kegan Paul.
- Peradotto, John. 1977. "Oedipus and Erichthonius: Some Observations on Paradigmatic and Syntagmatic". *Arethusa*. Vol 10. Spring.
- Robin, Hard. 2004. *Greek Mythology*. London: Routledge.
- Segal, Robert A. 2007. *Myth: critical concepts in literary and cultural studies*. Vol 3. London: Routledge.

References

- As'ad, Mohammad Rezā. (2009/ 1387SH). "Bāztāb-e xāb va ro'yā dar šāhnāme-ye Ferdowsī". *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature*. Islamic Azad University- South Tehran Branch. Winter. Year 4. No. 13. Pp.9-42.
- Avestā*. (1975/ 1353SH). With the Effort of Ebrāhīm pūrdāvūd. Therān: Sāzemān-e Enteshārāt-e Forūhar.
- Bahār, Meherdād. (1996/ 1374SH). *Jostārī čand dar Farfang-e īrān*. Therān: Fekr-e rūz.
- _____. (2010/ 1388SH). *Negāhī be tārīx va asātīr-e īrān-e bāstān*. With the Effort of Sīrūs Šamīsā. Tehrān: Mitrā.
- Bayard, Jean Pierre. (1998/ 1376SH). *Ramz-pardāzī-ye ātaš (La symoblique de feu)*. Tr. by jalāl Sattārī. Tehrān: Češme.
- Bāzgir, Nasrīn. (2016/ 1394SH). "Do Farzīye darbāre-ye dāstān-e siyāvaš (bā Tavajjoh be nazar-e šāhnāme Pažūhān-e īrānī, tājik, rūsi va orūpāi)". *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature*. Islamic Azad University- South Tehran Branch. Winter. Year 11. No. 39. Pp. 11-48.
- Behnām-far, Mohammad & Alīakbar Rezā-dost.(2012/ 1390SH). "Negāhī be 'nāser-e ostūre-ye jamšīd bar asās-e manteq-e mokāleme-ye asātīr". *Našrīye-ye Adab va Zabān-e Dāneš-kade-ye Adabiyāt va Olūm-e Ensānī-ye Dānešgāh-e Šahīd Bāhonar-e Kermān*. Winter . No.30 (Serial 27). Pp.101-127.
- Dūstxāh, Jalīl. (2002/ 1380SH). *Hemāse-ye īrān yādemānī az farāsū-ye hezāre-hā*. Tehrān: Āgāh.
- Ferdowsī, Abolqāsem. (2006/ 1384SH). *Šāhnāme*. With the Effort of Sa'īd Hamīdiyān. Tehrān: Qatre.
- Fordham, Ferieda. (1973/ 1351SH). *Moqadame-ī bar ravān-šenāsī-ye yung (An introduction to gungs psychology)*. Tr. by Mas'ūd Mīrbahādor. Tehrān: Ašrafī.
- Freud, Sigmond. (1963/ 1341SH). *Ta' bīr-e xāb va bīmarī-hā-ye ravānī (The interpretation of dreams)* . Tr. by Īraj Pūrbāqer. Tehrān: Asiyā.
- Hamilton, Edith. (1998/ 1376SH). *Seyrī dar asātīr-e yūnān va rūm (Mythology: Timeless tales of Gods and Heroes)*. Tr. by Abdolhossein Šarīfiyān. Tehrān: Asātīr.
- Hasorī, Alī. (2006/ 1384SH). *Sīyavošān*. Tehrān: Češme.
- Hinnells, John. (1999/ 1388SH). *Šenāxt-e asātīr-e īrān (Persian mythology)*. Tr. by žāle Amūzgar & Ahmad Taffazolī. Tehrān: Češme.

Hosseini, Rūholla & Asadolla Mohammad-zādeh. (2007/ 1385SH). "Barresī-ye taqābol dar rostam va esfandiyār dar šāhnāme bar asās-e nazarīye-ye levī strauss". *Pažūheš-hā -ye Zabān-hā -ye xārejī*. Summer. No.31 .Pp.43-64.

Krappe, Alexander et al. (1999/ 1377SH). *Jahān-e Ostore-šenāsīl* (*The world of mythology*). Tr. by Jalāl Sattārī. Tehrān: Markaz.

Leach, Edmund. (1972/ 1350SH). *Levi Strauss*. Tr. By Hamīd 'enāyat. Tehrān: Xārazmī.

Malmīr, Teymūr & Fardīn Hossein-Panāhī. (2013/ 1391SH). "Ostūre-ye eždehā- košī va tarh-e ān dar šāhnāme-ye ferdowsī". *Majale-ye Būstān-e Adab-e Dānešgāh-e Šīrāz*. Year 4. Winter. No.14. Pp.147-170.

Noldeke, Theodor. (2001/ 1379SH). *Hemāse-ye mellī-e īrān* (*The Iranian national epic*). Tr. by Bozorg Alavī. Tehrān: Negāh.

Rezāi-ye-Dašt-e-Aržane, Mahmūd & Parvīn Qolīzāde. (2012/ 1390SH). "Barresī-ye tahlīlī-tatbīqī-ye siyāvaš, ozīrīs va ātīs". *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature*. Islamic Azad University- South Tehran Branch. Spring. Year 7. No. 22. Pp. 57-83.

Sarrāmī, qadam-Alī. (2009/ 1387SH). "Dāstān-e sūdābe va siyāvaš az manzarī dīgar". *A Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature*. Islamic Azad University- South Tehran Branch. Winter. No. 13. Pp. 77-122.

Segal, Robert Alan. (2011/ 1389SH). *Ostūre (Myth)*. Tr. by Farīde Farnūdīfar. Tehrān: Basīr.

Wiseman, Boris. (2001/ 1379SH). *Levi Strauss (Qadam-e Avval) (Lévi-Strauss for beginners)*. Tr. by Nūrodīn Rahmāniyān. Tehrān: Šīrāze.

Xāleqī-Motlaq, Jalāl. (2003/ 1381SH). *Soxan-hā -ye dīrīne (Sī goftār darbāre-ye ferdowsī va šāhnāme)*. With the Effort of Alī Dehbāšī. Tehrān: Afkar.